



علامه کاشف الغطاء چگونه فرزندش را نماز شب خوان کرد

مرحوم کاشف الغطاء فرمود: فرزندم! درست فکر کن و ببین این آدم برای مبلغ بسیار اندک دنیا در این وقت شب از خواب خود دست برداشته و آمده در این گوشه نشسته! آیا تو به اندازه این شخص، به وعده‌های خدا درباره شب‌خیزان اعتماد نداری.

مرحوم کاشف الغطاء فرمود: فرزندم! درست فکر کن و ببین این آدم برای مبلغ بسیار اندک دنیا در این وقت شب از خواب خود دست برداشته و آمده در این گوشه نشسته! آیا تو به اندازه این شخص، به وعده‌های خدا درباره شب‌خیزان اعتماد نداری.

به گزارش خبرنگار آیین و اندیشه خبرگزاری فارس، 22 رجب سال 1228 هجری قمری سالروز وفات بزرگ مردی از تبار ابراهیم پسر مالک اشتر نخعی، شیخ جعفر بن خضر مالکی، معروف به «شیخ اکبر» و «کاشف الغطاء» یکی از بزرگ‌ترین علما و مراجع اوایل قرن سیزدهم هجری در جهان تشیع است، وی شاگرد وحید بهبهانی و سید مهدی بحرالعلوم بوده است.

این مجاهد و فقیه نستوه پس از گذراندن عمری سرشار از خدمت به مکتب و امت اسلام در روز چهارشنبه 22 یا 27 رجب سال 1228 هجری قمری پس از 74 سال زیستن پر برکت در دنیا، به لقای خدا شتافت و زندگی جاودان خود را آغاز کرد، در ادامه دو حکایت از زندگانی این مرجع عالیقدر می‌آید:

*چگونه فرزند خویش را نماز شب خوان کرد

مرحوم شیخ جعفر کبیر کاشف الغطاء در یکی از شب‌ها که برای تهجد برخاست، فرزند جوانش را از خواب بیدار کرده و گفت: برخیز به حرم مطهر مشرف شده و در آنجا نماز بخوانیم. فرزند جوان که برخاستن از خواب در آن ساعت شب برایش دشوار بود، عذر آورد و گفت: من فعلاً مهیا نیستم، شما منتظر من نشوید، بعداً مشرف می‌شوم. فرمود: نه! من اینجا ایستاده‌ام؛ بلند شو و آماده شو که با هم برویم. آقازاده به ناچار از جا بلند شد، وضو گرفت و همراه پدر راه افتاد، کنار در صحن مطهر که رسیدند، آنجا مرد فقیری را دیدند که نشسته و دست نیاز به طرف مردم دراز کرده بود، آن عالم بزرگوار ایستاد و به فرزندش گفت: این شخص در این وقت شب برای چه اینجا نشسته است؟ گفت: برای تکیه از مردم.

فرمود: چه مقدار ممکن است از رهگذران عاید او می‌شود؟

گفت: احتمالاً یک تومان (به پول آن زمان)

مرحوم کاشف الغطاء فرمود: فرزندم! درست فکر کن و ببین این آدم برای مبلغ بسیار اندک و کم ارزش دنیا در این وقت شب از خواب و آسایش خود دست برداشته و آمده در این گوشه نشسته و دست نیاز به سوی مردم دراز کرده است! آیا تو به اندازه این شخص، به وعده‌های خدا درباره شب‌خیزان و متعهدان اعتماد نداری که فرموده است: «فَلَا تَعْلَمُ تَقَسَّ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ»، هیچ کس نمی‌داند چه پاداش‌های مهمی که مایه روشنی چشم است، برای آنها نهفته شده؟! نقل کردند آن فرزند جوان از شنیدن این گفتار پدر خود چنان تکان خورد و متنبه شد که تا آخر عمر از شرف و سعادت بیداری آخر شب برخوردار بود و نماز شبش ترک نشد. (1)

*تحمل یک مرجع در برابر همسرش

اهل علم و اصحاب سرش فهمیدند که همسرش در خانه بداخلاقی می‌کند، ولی خیلی هم خبر از داستان نداشتند، این قدر در مقام جست‌جو برآمدند تا به این نتیجه رسیدند که این مرد بزرگ الهی، این فقیه عالیقدر گاهی که به داخل خانه می‌رود، همسرش حسابی او را کتک می‌زند. یک روز چهار پنج نفر جمع شدند و خدمتش آمدند، گفتند: آقا ما داستانی شنیده‌ایم از خودتان باید بپرسیم، آیا همسر شما گاهی شما را می‌زند؟!

فرمود: بله! عرب است، قدرتمند هم هست، قوی البنیه هم هست، گاهی که عصبانی می‌شود، حسابی مرا می‌زند. من هم زورم به او نمی‌رسد، گفتند: او را طلاق بدهید، گفت: نمی‌دهم، گفتند: اجازه بدهید ما زن‌هایمان را بفرستیم، ادبش کنند.

گفت: این کار را هم اجازه نمی‌دهم، گفتند: چرا؟ گفت: این زن در این خانه برای من از اعظم نعمت‌های خداست، چون وقتی بیرون می‌آیم و در صحن امیرالمؤمنین (ع) می‌ایستم و تمام صحن، پشت سر من نماز می‌خوانند، مردم در برابر من تعظیم

می‌کنند، گاهی در برابر این مقاماتی که خدا به من داده، یک ذره هوا مرا برمی‌دارد، همان وقت می‌آیم در خانه کتک می‌خورم، هوایم بیرون می‌رود، این چوب الهی است، این باید باشد. (2)

*پی‌نوشت‌ها:

1- شب مردان خدا، ص 44 45؛ داستان‌های نماز شب، ص 98

2- انصاریان، حسین، نفس، ص 328